

کلمیک؟

مقدمه

او می‌تواند بمتابه یک سند علمی درباره اندیشه‌های دینی، مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

از طرف دیگر، دکتر مصطفی محمود، اندیشمند لیبرالی بود که در تمام دوران کوشش فکری - فلسفی خود، همواره به مباحث مادی گرایش داشت و کتاب او تحت عنوان "الله والانسان" نشان دهنده چگونگی گرایش‌های بهترین او است.

سوم آنکه او بعنوان یک نویسنده برکار شناخته شده که کتابهایش مورد استقبال شدید و همه جانبه همه طبقات - بویژه جوانان - قرار گرفته است، باید مورد انتقاد قرار گیرد تا از تأثیر منفی آن در بین جوانان کاسته شود...^۲

... ناراحتی چپ‌های مارکسیست دنیای عرب، از بازگشت دکتر مصطفی محمود بسوی حق، تنها در رد نویسی و انتقاد خلاصه نمی‌شود... "چپ‌ها" طبق روش دیرینه خود، به "حمله و انتقام" هم پرداخته‌اند که نشان دهنده "عمق ناراحتی آنان است و شاید میزان ناراحتی آنان را از این حملات بتوان دریافت: " ... در پایان سخنی باقی می‌ماند: چرا یک نویسنده

"دکتر مصطفی محمود" معروفترین دانشمند مادی و چپ رومصر، که نشر کتاب او تحت عنوان "الله والانسان" در تفی متافیزیک، در سال ۱۹۵۵م با مقدمه "محمود امین عالم" مشهورترین مارکسیست مصری، عوفائی سپاگرد^۱ اکنون بسوی اسلام بازگشته است. بازگشت دکتر محمود همراه با نشر چند کتاب علمی و مهم بقلم او از جمله: "خدا"، "قرآن"، کوششی برای شناخت و فهم آن"، "گفتگوشی، با یک رفیق مادی"، "مارکسیسم و اسلام"، "سفر بسوی ایمان" "نسبت و اشتیاق" و "خدا را دیدم" عوفائی دیگری بپاکرده و ضربه سختی بر "مارکسیسم" در جهان عرب زده است تا آنجا که "چپ گراها" دنیای عرب به وحشت افتاده و به "ردنویسی" پیر خاسته‌اند.

آنها دلیل "ردنویسی" خود را چنین بیان میکنند:

"کتاب دکتر مصطفی محمود، در باره قرآن از این نظر باید مورد بررسی قرار گیرد که او مایلان دراز در رشته‌های مختلف علوم کار کرده و بعنوان یک شخصیت علمی ممتاز، در جهان عرب شناخته شده است و کتاب

۱- هفته نامه "المجتمع" چاپ کویت شماره ۳۶۷ سال ۸ مورخ ۸ شوال ۹۷ هـ.
 ۲- "نقد الفهم المعمری للقرآن" تالیف دکتر عاطف احمد، چاپ دارالطلیعة بیروت، ص ۵-۶

علمی مهمی که در جهان عرب دارد، برای شما سخت ناگوار و دردناک است ولی این را نیز میدانیم که همه افراد روشنفکر برای همیشه نمی‌توانند کور و کر بمانند و فریب شعارهای توخالی کسانی را بخورند که قربانیان خود را بیشتر از میان روشنفکران انتخاب می‌کنند...



... در سفری که چندی پیش از طریق مصر به الجزائر داشتم، یک نسخه از آخرین نوشته‌ی دکتر مصطفی محمود در "قاهره" توسط یکی از دوستان دکتر مصطفی محمود به من اهدا شد که تحت عنوان "المارکسیة والاسلام" چاپ شده است. من ترجمه آنرا - که مجموعاً چهار مقاله است - در هواپیما آغاز کردم و قسمتی از آن در طول راه ترجمه شد ولی پس از مراجعت بعلت تراکم کارها نشر آن تا با امروز بتعویق افتاد...

اکنون خوشوقتیم که محتوای کلی آن - پس از کفی تغییرات در متن و اضافه پاره‌ای دیگر در متن یا باورقی‌ها - در اختیار علاقمندان قرار بگیرد... و امید آنکه در چند شماره پایان پذیرد و مورد پذیرش برادران در داخل و خارج قرار گیرد.

سیدهای خسروشاهی

ماده و روح

برتری از آن کیست؟
از آن: ماده و شرایط مادی و واقعیت‌های مادی که ما را احاطه کرده است؟
یا از آن: اندیشه و عقل، اراده انسانی و شخصیت ذاتی و درونی لطیفی که ما آنرا روح مینامیم؟
در یک بنفش کوتاه و سطحی، چنین بنظر میرسد

و اندیشمند لیبرال چپ، سرانجام تغییر عقیده میدهد؟ سؤال بظاهر ساده است، ولی نیازمند پاسخ دقیق و عمیقی است و بسیاری از مسائل دیگر را نیز بدنبال خود مطرح میسازد که این کتاب، جای بحث درباره آنها نیست. بدبختی می‌کشد که دامنگیر "اندیشه علمی" جامعه ما است تأثیر بسیاری در این زمینه دارد و ما میوه تلخ واقعیت‌های تلخ‌تری را می‌چینیم...^۳ راستی مقصود دکتر عاطف مارکسیست چپ از این پاسخ چیست؟ کدام بدبختی دامنگیر "اندیشه علمی" جامعه شما شده است؟ مگر شما "اندیشه جهانشمول" و "ایدئولوژی جامع‌الاطراف" را همراه ندارید و با سلاح "علم و فلسفه" مجهز نیستید؟ پس چرا از هدایت یافتن یک رهبر فکری، این چنین وحشت زده می‌شوید؟... ظاهراً تنها واقعیت تلخ آنست که جهان بینی شما، نمی‌تواند "انسان" تشنه حقیقت را تنها با سلاح "ماده" و "زهرینا و روبنا" و "طبقه ضد طبقه" و جملات شعارگونه دیگر، سیراب کند... اگر چنین نیست، باید پرسید: پس چرا فیلسوفان شما در فرانسه "از" مارکسیسم "برگشته‌اند"؟

راستی شگفت‌انگیز است که اگر انسانی به ندای فطرت خود پاسخ مثبت میدهد و بسوی حسیق برمی‌گردد شما این چنین ناراحت می‌شوید... و بر ضد او قیام می‌کنید؟ نه رفقا (!!) "زور" را علیه "عقیده" بکار نبرید و بگذارید انسان‌ها آزادتر فکر کنند کسه دگماتیسم مادی شما سرانجام خوشی برای آنها نداشته است و همه نتوانستند تا آخر عمر کورکورانه از پشه‌دور بهای شما پیروی کنند یا برای همیشه "په‌های" رهبران شما ایمان داشته باشند.

این حقیقتی است که باید آنرا بپذیرید. خواه آنرا نتیجه واقعیت‌های تلخ جامعه خود بدانید یا ناشی از تناقض‌های موجود در اندیشه باصطلاح علمی می‌کشد که از آن پیروی می‌کنید. البته ما بخوبی میدانیم که بازگشت "مصطفی محمود" بعلت موقعیت اجتماعی و

۳- دکتر عاطف احمد، همان کتاب صفحه ۱۵۶

۴- در مقاله مستقلی درباره نوفیلسوفان مارکسیست فرانسه، که شکست مارکسیسم را اعلام داشته‌اند، بحث خواهیم کرد

که محیط مادی، شرایط اجتماعی، وراثت و اوضاع مالی - ففروتروت، گرسنگی و سیری - بر هر چیزی برتری دارند و برنامه زندگی ما را تنظیم می‌کنند، و احساس و اندیشه و همه مشاعر ما را میسازند.

مشار محیط، فشار نیازمندی، فشار فقر و محرومیت، همواره بر هر درک و احساسی مسلط هستند و بهنگام خموشی اراده و سکوت اندیشه، بر هر چیزی برتری می‌یابند... و از همینجا بلافاصله این نتیجه به دست می‌آید که ماده برتر از هر چیزیست و اندیشه و تفکر انسانی نیز ساخته و پرداخته همان ماده است. و این یک "قانون کلی" است که بر فرد، جامعه، ملتها و همه تاریخ در پهنی زمان حکومت میراند!

این حکم و داوری بنظر فقط در یک صورت صحیح است و آن هنگامی است که فرد یا جامعه در قبال غرائز "شکم" و مصالح زودگذر تسلیم شود و بدین ترتیب "دنیای انسانیت" به لجن‌زاری تبدیل می‌گردد که همه چیز آنرا "شرایط مادی" میسازد.

البته مصلحت‌طلبی و منفی‌گرایی چون زحمتی ندارد، یک روش تقریباً عمومی است که "اکثریت" را همواره و در طول تاریخ بدنیال خود کشیده است، چرا که اکثریت مردم شعور لازم را برای درک حقایق به کار نمی‌برند و بدنیال بندگی شکم و هوسها و مصلحت‌های خویش‌تند...

اما میدانیم که "اکثریت" هرگز بمفهوم "همه" و بطور مطلق "نیست و نمی‌تواند" ضرورت تاریخی" را اثبات کند.

و از همین جا راه "حق" و "باطل" از یکدیگر جدا میشود.

آنهاست که به "جبر تاریخ" - در حرکت تاریخ - معتقدند، همه تاریخ را بمشابه "نمونه" در نظر نگرفته‌اند که از آن "قانون حرکت تاریخ" را به دست آورند، بلکه آنها فقط مراحل و بزه‌های را در نظر می‌گیرند که بتوانند آنچه را که می‌خواهند، با اصطلاح ثابت‌کنند و منطقی جلوه دهند و روی همین اصل مراحل دیگر تاریخ را نادیده می‌گیرند و میدانیم که هیچ کسی، اگر هم بخواهد، نمی‌تواند به همه روایای "تاریخ" و همه

شرایط عینی و ذهنی حاکم بر آن، آگاهی یابد، چرا که تاریخ دنباله‌درازی دارد که فقط قسمت بسیار کوتاهی از آن بدست ما رسیده است و تازه آنچه را هم که ما از تاریخ داریم، همراه یاد و غنما و آکنده از مبالغه‌ها است.

برای نمونه: ما در عصر خود و در مصر، تاریخ خاندان "محمد علی پاشا" را دو جور خوانده‌ایم یکبار در "دوره فاروق" - و بشکلی - و یکبار پس از انقلاب مصر - و بشکلی دیگر... و با اینکه مسئله یک مسئله "معاصر" است، ما تناقض‌ها را در آن بوضوح می‌بینیم و چونگی تغییر آنرا، با تغییر شرایط سیاسی، مشاهده میکنیم و آنگاه درباره حوادث تاریخی پنج هزار سال پیش چگونه باید بتکریم و آراء پژوهشگران تاریخ‌را چگونه ارزیابی کنیم؟

اصولاً "تاریخ" یک موضوع فریبنده است و روی خصلت ذاتی، تناقض و تعدد مصادر و منابع خود، نمی‌توان به همه‌ی آن دست یافت و حوادث آنرا آنچنان با قاطعیت کامل جمع‌آوری کرد که "فیلسوف تاریخ" بتواند از آن یک نظریه جزمی و یک قانون کلی و مطلق بدست آورد و کسی که چنین ادعائی بکند در اشتباه است و باید نوعی "ساده‌گرا" محسوب شود.

یک پیشین علمی اصیل و دقیق در این قبیل مسائل به‌بیشتر از "احتمال" و "ترجیح" یک نظریه، نمی‌تواند قائل شود. اصولاً همه قوانین "آزماری" قوانین "احتمالی" هستند که نمی‌توان هیچ کدام از آنها را به مرتبه "حتمیت" و کلیت ارتقاء داد. و از همینجا است که شعار "جبر تاریخ" و "ضرورت نزاع طبقاتی" یک شعار "غیر علمی" خواهد بود.

اصولاً در "انسان" حتمیت و جبر، مفهومی ندارد، چرا که مسائل انسانی گوی بیلهارد نیست که ما توانیم فیزیکی خلل ناپذیر، بحرکت در بیایم، بلکه یک سلسله اراده‌ها و خواسته‌های آزادی است که در درون یک سلسله پیوندهای پیچیده قرار دارد و هرگز نمیتوان در برین آن بر طبق "قوانین مادی" به "پیشگویی" پرداخت.

بهترین مثال در اصیل و صحیح نبودن "حتمیت" مسئله "طبقات" نمونه‌هایی است که ما در موارد مختلف

دیدهایم و می بینیم:

فئودالی بنام "تولستوی" که خودفئودال زاده است، اندیشه‌ی پرولتاریائی دارد و زمین‌های خود را بین دهقانان تقسیم می‌کند... اینجا حتمیت طبقاتی یکجا می‌رود؟ و چرا "تولستوی" بمقتضای طبقه‌ای که به آن وابسته بود، مثلاً مانند "کروپتکین" رفتاری نمی‌کند؟ خود "کارل مارکس" - فرزند طبقه‌ی بورژوا - هم بدنبال بورژوازی نرفت... و این اندیشیدنی است که چرا او، طبقه و شرایط محیط خود را کنارزد و بر ضد آن قیام نمود؟ در نقطه‌ی مقابل نمونه‌های زیادی از کارگران و دهقانان را می‌بینیم که روشی درست بر ضد مصالح طبقه خود دارند... مانند کشاورزی که در مزرعه اشتراکی برآفت‌های نباتی اهمیتی نمی‌دهد و با کارگری که در حفظ و نگهداری وسائل کار خود، سهل‌انگاری می‌کند. در اینجا مسئله "احساس و مسئولیت" و عدم آن، نمی‌توانند بمثابة "تفسیر علمی" مسئله، پاسخگو باشند. بلکه "احساس مسئولیت" و عدم آن درست موضوع را به ریشه‌های آن برمیگرداند و بهینش مادی را بر ضد خود تغییر میدهد... برای اینکه مقلوبانده‌ی همیشه هیچوقت تحت تأثیر شرایط مادی قرار نمی‌گیرد مگر در حالت خموشی، منفی‌گرائی، تسلیم‌پذیری، عدم درک و نداشتن احساس مسئولیت... اما اگر احساس مسئولیت کرد و فهم و درک داشت و در قبال شرایط مادی روشی مثبت در پیش گرفت، در اینصورت است که میتواند بر آن برتری یابد و حتی آنرا دگرگون سازد... و همین نکته اساسی بنیاد اندیشه مادیگری را متزلزل می‌سازد. چراکه اراده بشری طبق خواست فطری خود، باید بر "ماده" غلبه کند و آنرا در مسیر صحیح رهبری نماید. و در صورت لزوم، تغییرش دهد، نه آنکه "اراده" مقهور "ماده" گردد و اصولاً درست هنگامی مسئله "حتمیت" مادی و "زیربنابودن ماده" - که اندیشمندان مادیگرا فلسفه‌های خود را بر پایه آن استوار می‌کنند - تحقق و اصالت می‌یابد که انسان از حق طبیعی و فطری خود در اختیار و آزادی صرف‌نظر کند و تسلیم "ترس و منفی‌گرائی" بشود.

اگر جسم انسان به عقل و خرد پناه ببرد و زمام

امور را بدست آن بسپارد، تردیدی نیست که عقل و اندیشه "راهبر" خواهد بود... اما اگر آنرا به کناری بگذارد و اهمیتی به رهنمودهایش ندهد، در اینصورت "انسان" چهارپائی بیش نیست و این "تن" و خواسته‌های جسمانی است که "راهبر" خواهد شد و حکومت خواهد راند. اما باید پرسید: آیا همواره غرائز به رفتار و کردار انسان حکومت قطعی دارند؟ بنظر ما جواب منفی است... این مسئله ایست که فقط در نزد "چهارپایان" بدون عقل و شعور قابل توجه بوده و یک نظریه‌ی سطحی و ابتدائی "فرویدیستی" است که ظاهراً دوران آن دیگر سپری شده است. شاهدیم اتفاقی و تصادف نباشد که "فروید" معتقد به کور و کور بودن "انسان" و "مارکس" معتقد به کور و کور بودن "تاریخ" هر دو از نقطه نظر مذهبی ریشه واحدی دارند و هر دو برای بشریت، دو نظریه وارونه ارائه دادند که بجای هدایت و نجات آنرا در گمراهی و پیچیدگی بیشتری فروبردند. یکی "انسان" را در "تاریخ" خلاصه می‌کند و دیگری "تاریخ" را در "عامل اقتصادی" می‌گنجاند!

پیوسته

اگر براساسی ما خواستار یک قانون کلی هستیم که بتواند ما را از این همه گمراهی‌ها نجات دهد، باید تردیدی نداشته باشیم که در برابر ما فقط یک ایدئولوژی حیات بخش ازلی - دین بمفهوم صحیح و واقعی کلمه - وجود دارد که توانسته است اصالت مطلق خود را در تفسیر مسئله "انسان" در هر شکلی: یک فرد، امت و تاریخ ثابت کند و در پهنه‌ی دراز تاریخ، نشان دهد که انسان آمیخته از جسم و غیرجسم، احساس و عقل است و تنها "جسم" و "ماده" نیست. وجود و هستی در این قانون کلی یک مرحله‌ی تصاعدی را می‌پیماید که نخست از زمین - خاک - آغاز میشود و پس از طی مراحل به وجود انسان میرسد... در عالم هستی، میدانیم که گیاهان یک نوع چیرگی بر زمین دارند و از عصاره آن بهره می‌گیرند و حیوانات هم نباتات و گیاهان را می‌خورند و منفعت خود از آنها بهره‌مند میشوند و انسان که

ماده بهر شکل هندسی که فرض شود و با تمام ذرات ساخته شده نیرومندی که دارد، بروشنی نشان میدهد که محصول یک نقشه و طرح حساب شده و عقلانی است که بر آن سبقت دارد، چرا که این خلقت ماده، بدون هیچگونه تردیدی نیازمند یک عقل کلی سابق بر پیدایش خلقت است و علاوه، چه کسی قوانین دیالکتیکی را درباره ماده، بوجود آورده است؟ مگر نه این است که هر قانونی نیازمند بوجود آورنده است؟ و اگر ما بخواهیم منکر "علیت" و "سببیت" بشویم، بنیاد همه "علوم" ویران می‌گردد.

پاسخ نگرانی ماتریالیستها در این زمینه آنستکه شما بایستی بگری این سخن بخواهید ما را به "عالم غیب" سوق دهید...

و ما می‌پرسیم: مگر پاسخ خود مادیها درباره پیدایش هستی، خود اعتقاد به "غیب" و "یک نوع غیب‌گویی" نیست؟... کدام یک از این گروه فلاسفه مادی در واقع پیدایش جهان هستی، وجود داشته و شاهد هستی پیدایش خلقت بوده است؟ بدون تردید هیچکدام... پس آنها که میگویند در ابتدا فقط "ماده" بود... و با داستانهای دیگری که در این زمینه نقل می‌کنند - همواره "غیب‌گویی" میکنند - منتها این غیب‌گویی از جانب کسانی است که ما را بجهت به "اعتقاد به غیب" می‌کنند.

دنباله دارد



برترین موجود جهان هستی است بر همه آنها غلبه دارد و از گیاه و گوشت، برای کسب نیروی بیشتر استفاده می‌کند. البته اگر "انسان" را بررسی کنیم خواهیم دید که انسان علاوه بر جسم، غرائز و عواطف دارای قدرت اندیشه و عقل است که او را رهبری میکند و اگر بیشتر دقیق شویم، خواهیم دید که در این سیر تصاعدی - که مرحله اول آن ماده کور و خاک بود - مرحله برتری هم وجود دارد که ما آن را "روح" مینامیم و همین روح است که بر ما سبقت دارد و بر آن حکومت می‌راند. و اگر در مواردی عکس این شواهد را ببینیم، باید بدانیم که با انسان ناآگاه و منفی‌گرافی روبه‌رو هستیم که جنبه حیوانیت را ترجیح داده است و این چنین انسانی که مسئله "شکم و شهوت" بر او حکومت می‌کند، نمی‌تواند نمونه‌ای برای قانون حرکت تاریخ باشد، اگرچه این چنین انسانی در اکثریت قرار گرفته باشد... چرا که یک میلیون انسان کور را فقط یک انسان بینا می‌تواند راهبری کند، و این کثرت عددی نمی‌تواند بایک انسان بینا برابری کند. پس مادر برابر یک نردبان تفاضلی تصاعدی - مادی، نباتی، حیوانی و انسانی - هستیم که مراحل و مراتب آن مختلف است و هرگونه رفتار و کرداری، از چگونگی آن مراحل پیروی کرده بر می‌دارد.

پایان

در اینجا نکته‌ای هست که باید به آن اشاره کنیم: ماتریالیسم دیالکتیک میگوید "ماده" بر "عقل" و اندیشه "پیشی" دارد و نخست "ماده" وجود داشت و سپس طبق شرایط جبری مادی، تحول یافت و از زندگی نباتی به زندگی حیوانی و سپس زندگی انسانی، تکامل پیدا کرد و در زندگی انسانی "عقل" جلوه‌گر شد و از عقل هنر، علم و دین بوجود آمد... بعبارت خلاصه تر: پیدایش هستی از "ماده" آغاز شده و به "عقل" منتهی گردید.

ولی ما حق داریم که بپرسیم پس خود "ماده"

از کجا آمد؟